

ارزیابی خوانش اقتدارگرایی از اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی*

سیدمحمد مهدی مقدسی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*

smohamadhm11@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴

چکیده

سنجش واکنش اندیشمندان در دو دوره مشروطه و انقلاب اسلامی در قبال امر سیاسی، برخی نویسندگان را به این نتیجه رسانده است که در دوره انقلاب اسلامی، نظریه‌پردازی‌های سیاسی عمدتاً از ایستاری اقتدارگرایانه برخوردارند. در این مقاله، صحت این مدعا درباره یکی از اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، با استفاده از روش تحلیل و تفسیر بررسی می‌شود. بر اساس خوانش اقتدارگرایی، اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی به دلیل برخورداری از بنیاد «فردستی» و همچنین مؤلفه‌های «لغویت بیعت»، «بی‌نیازی از مشاورت» و «اختیارات گسترده حکومت» در زمره اندیشه‌های اقتدارگرایی قرار دارد. عدم انطباق مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی بر اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، دستاورد این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: اقتدارگرایی، فردستی، بیعت، مشاورت، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی.

پرتال جامع علوم انسانی

تجربه مشروطه در سالیان دور و انقلاب اسلامی در سالیان اخیر، محمل مناسبی برای ابراز نظر محققان و سنجش تفاوت‌ها و شباهت‌های مواجهه نظری و عملی اندیشمندان و فقیهان با هر دو واقعه مزبور شده است. از مهم‌ترین مباحث در این زمینه، یافتن نسبت رویکردهای اندیشمندان در واکنش به مشروطه و انقلاب اسلامی با مسئله «اقتدارگرایی» است. یکی از نویسندگان معتقد است که نظریه‌پردازی سیاسی در ایران معاصر، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، به‌نوعی گذار از دموکراسی به اقتدارگرایی بوده است و هرچه به انقلاب اسلامی نزدیک‌تر می‌شویم، کفه اقتدارگرایی سنگین‌تر می‌شود (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶). در این مقاله، صحت این مدعا در مورد دیدگاه آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، یکی از اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی، واکاوی می‌شود. بررسی اینکه آیا نظام مطلوب (و نه مقدور) اندیشمندان در دوره مشروطه چیزی غیر از نظام ترسیم‌شده در دوره انقلاب اسلامی است، به مجالی دیگر نیاز دارد. بر اساس خوانش اقتدارگرایی، آرای سیاسی سه اندیشمند دوره انقلاب اسلامی، آیت‌الله محمد مؤمن قمی (۱۳۱۶-۱۳۹۷)، آیت‌الله سیدکاظم حائری (متولد ۱۳۱۷) و آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹) حاوی مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی است. اگرچه صاحب این خوانش به‌طور مفصل دیدگاه آیت‌الله مؤمن را بررسی می‌کند و ابعاد اقتدارگرایی در آرای فقهی ایشان را تبیین می‌نماید، اما به وجود مشابهت بسیار میان دیدگاه‌های سه اندیشمند مزبور تصریح می‌کند و به همین دلیل از بررسی آرای دو اندیشمند دیگر خودداری می‌نماید (همان، ج ۲، ص ۴۷۷).

در این مقاله، خوانش اقتدارگرایی از اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی واکاوی و ارزیابی می‌شود. اگرچه منابع اندکی در زمینه نقد دیدگاه ایشان در دست است و برخی از آنها فاقد رویکرد علمی‌اند، اما بر اساس خوانشی که نظریه‌پردازی سیاسی در دوره انقلاب اسلامی را بر پایه اقتدارگرایی تحلیل می‌کند، می‌توان به مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی دست یافت؛ چراکه بر اساس این خوانش، چهره عمومی نظریه‌های سیاسی دوره میانه و نیز دوره انقلاب اسلامی، توصیه به اقتدار است و همواره گرایش بر این است که نصوص دینی ناظر به مسئولیت‌های مدنی افراد به حاشیه رانده شود و فقط در اندیشه‌های دوره مشروطه و به‌طور کلی نظریه‌های سیاسی جدید است که مفاهیمی نظیر «شورا»، «بیعت» و «وکالت» ظاهر می‌گردد که استعاره‌های بیانگر روایی مشارکت سیاسی در نظام‌های سیاسی است (همو، ۱۳۸۴، ص ۴۹-۵۰).

خوانش اقتدارگرایی را به دو صورت می‌توان ارزیابی کرد: تطبیقی و سلولی. در روش اول، دیدگاه‌های اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی با اندیشمندان دوره مشروطه بررسی می‌گردد. نگارنده معتقد است که هیچ تفاوت بنیادین میان اندیشه‌های سیاسی دو دوره مزبور وجود ندارد و تمایز اندیشمندان این دو دوره صرفاً در کمتر یا بیشتر برجسته نمودن بعضی مباحث است؛ وگرنه پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اندیشمندان مشروطه و انقلاب اسلامی در ناحیه مبانی و مؤلفه‌های نظام سیاسی صورت نگرفته است. در روش دوم، دیدگاه هر کدام از اندیشمندان دوره انقلاب اسلامی به‌صورت جداگانه و از لحاظ انطباق مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی بر اندیشه آنان بررسی می‌شود. نگارنده بر این باور است که در خوانش اقتدارگرایی، از بعضی ابعاد و اجزای دیدگاه‌های اندیشمندان دوره انقلاب

اسلامی غفلت شده است و از این رو نتیجه‌گیری نهایی در این خوانش نیز با چالش‌های اساسی روبه‌روست. در این مقاله روش دوم برگزیده می‌شود و مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی را بر اساس خوانش اقتدارگرایی — که در آثار برخی صاحب‌نظران صورت‌بندی شده است — در مورد اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی ارزیابی می‌کند.

۱. ارزیابی مبانی اقتدارگرایی در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی

شاخصه‌های اقتدارگرایی را می‌توان در دو حوزه «مبانی» و «مؤلفه‌ها» دسته‌بندی کرد. امور گوناگونی را در نوشته‌های مختلف به‌عنوان مبانی اقتدارگرایی می‌توان شناسایی نمود؛ اما به‌نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین آنها، «فرداستی» باشد. در خوانش اقتدارگرایی، گزاره‌های دانش فقه و فلسفه سیاسی کلاسیک شیعه و همچنین نظریه‌های تولیدشده در دوران انقلاب اسلامی، بر اساس برخورداری از بنیاد «فرداستی» به اقتدارگرایی محکوم شده‌اند.

۱-۱. فرداستی

فرداستی (Superiority) مهم‌ترین بنیادی است که با تکیه بر آن به اقتدارگرا بودن اندیشه‌ها و اندیشمندان خاص حکم شده است. فرداستی یک دیدگاه در توجیه اقتدار سیاسی است که بر نابرابری جوهری میان انسان‌ها تأکید می‌کند و این باور را اعلام می‌نماید که همانند قوانین مادی در طبیعت، قوانین سیاسی در جامعه انسانی وجود دارد که همواره و بی‌استثنا سلسله‌مراتب سیاسی را تعیین می‌کند. بر اساس فرداستی، فرودست از فرادست اطاعت می‌کند؛ زیرا در این صورت وضع بهتری خواهد داشت. ارباب دارای برتری عقلانی، شایسته حکومت کردن بر کسانی هستند که ذاتاً تعقلشان ناقص است و چنین حاکمیتی به‌احتمال بسیار زیاد پیامدهای خوبی برای فرد فرودست به ارمغان خواهد آورد (همپتون، ۱۳۸۹، ص ۳۸-۳۹).

فرداستی در خوانش اقتدارگرایی به دو صورت تحلیل شده است. فرداستی در تحلیل اول، از جهت بازشناسی جایگاه عقل در فرایند اجتهاد پدید می‌آید. اگرچه عقل از ابزارهای اساسی در زندگی سیاسی شیعیان است و بسیاری از فروع شرعی در حوزه «ما لا نص فیهِ» با استفاده از عقل استنباط می‌شود، اما هر عقلی چنین توانی ندارد و تنها «عقل» یا «عقلی» اعتبار دارند که از ناحیه «سمع» تقویت می‌شوند. بدین‌سان، عقل‌های دوره غیبت به دو دسته «عقل عوام» و «عقل دانشمندان» تقسیم می‌شوند و عقل دانشمندان، چون بر فهم کتاب و سنت تکیه دارد، در مقایسه با عقل عوام در موقعیت فرداستی قرار می‌گیرد و زندگی سیاسی از عقل آنان اثر می‌پذیرد (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۶). بنابراین، فقه سیاسی شیعه از آن جهت که جامعه سیاسی را به دو بخش اکثریت عامی و جماعت معدود مجتهدان تقسیم می‌کند، دانشی اقتدارگرا و نخبه‌گرایانه است (همان، ص ۲۹۵).

تحلیل دوم بر فرداستی حاکم در مقایسه با مردم تمرکز می‌یابد. با تکیه بر پیامدهای سیاسی اجتهاد، دانایی و رهبری به عرصه حکمرانی نیز سرایت می‌کند. در این صورت، همان‌طور که حکمت بدون حکیم تصور نمی‌شود، حکومت هم بدون حاکم امکان ندارد و طبیعتاً «بهترین» و «داناترین» افراد باید حکومت کنند؛ و چون در این نوع حکمرانی، نظارت بیرونی مردمان مقلد بر حاکمان مجتهد جایز نیست، چنین انگاشته می‌شود که حاکمان مجتهد

بدیلی برای سلطان جائر محسوب می‌شوند. «اصل رهبری» که در دانش سیاسی دورهٔ میانه طرح شده است، به‌طور مداوم مسائلی را بازتولید می‌کند که همه اقتدارگرا هستند (همان، ص ۳۰۸-۳۰۹).

بنابراین، فرادستی از منظر خوانش اقتدارگرایی با دو معضل روبه‌روست: نخست اقتدار مجتهد به‌مثابهٔ یک متخصص، هرگونه آزادی عمل را از افراد فاقد آن مهارت سلب می‌کند؛ چراکه آنان مجبورند تا برای دستیابی به آنچه نزد مجتهد است، به او مراجعه کنند؛ دوم اقتدار حاکم نیز ستودنی نیست؛ زیرا طبق فرض، حاکم از دانش برخوردار است و از این‌رو هرگونه نظارت عوام بر او ناصواب تلقی می‌شود.

چنین استدلالی به آموزه‌های آنارشیسم فلسفی بسیار نزدیک می‌گردد. *میخائیل باکونین* (۱۸۱۴-۱۸۷۶م) در رسالهٔ «اقتدار چیست؟»، استدلال‌هایی مشابه را ارائه کرده است. در باور او، برتری یک نفر بر افراد دیگر به‌دلیل برخورداری از دانش، و اطاعت انسان‌ها از قوانینی که تحت نام دانش شکل گرفته‌اند و از سوی انسان‌ها فقط باید محترم شمرده شوند، نه اینکه درک و فهم شوند، با شأن جامعهٔ انسانی سازگاری ندارد؛ بلکه با جامعهٔ حیوانی قرابت دارد. احتمال ناکامل بودن دانش که در اختیار فرد است قرار دارد، هرگونه مرجعیت او را مشکل می‌گرداند (باکونین، ۲۰۲۰).

در استدلالی دیگر برای نفی اقتدار از سوی آنارشیست‌ها، بر ناسازگاری «اختیار» و «اقتدار» تأکید شده است. از یک سو علامت تعیین‌کنندهٔ دولت، «اقتدار» به‌معنای حق حکمرانی است؛ و از سوی دیگر، تعهد اصلی انسان «اختیار» است که مستلزم نفی پذیرش حکمرانی دیگران است (ولف، ۱۹۹۸، ص ۱۸).

آنچه این انگاره را نسبت به خوانش اقتدارگرایی از اندیشهٔ سیاسی *آیت‌الله مصباح یزدی* تقویت می‌کند، یکسان‌انگاری هرگونه نظم استعلایی در خوانش اقتدارگرایی است. در خوانش اقتدارگرایی، سلطان جائر، سلطان عادل و حاکمان مجتهد، همگی از بنیاد اقتداری برخوردارند و حاصل تکاپوی مجتهدان در دورهٔ میانه، نه برای براندازی یا تحدید سلطنت جائرانه، بلکه صرفاً برای جانشینی خود با سلطان جائر بوده است. اگر سلطان جائر در بسط اقتدار خویش می‌کوشید، مجتهدان نیز بر پایهٔ سازوکار اجتهاد، اقتدار فراگیر و نظارت‌ناپذیر خود را در سطح اجتماع می‌گسترانند (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۳۲۴). از منظر خوانش اقتدارگرایی، مشکل اساسی نظام‌های سیاسی اسلامی در گذشته و حال، ناتوانی در ایجاد موازنه میان «آزادی فرد» و «اقتدار دولت» است که نتیجهٔ آن جانب‌داری از نظم سیاسی است که خودکامگی و اقتدار از ارکان اصلی آن محسوب می‌شود (همو، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

به‌نظر می‌رسد، در صورتی که بتوان دو گزارهٔ زیر را بر اساس اندیشهٔ سیاسی *آیت‌الله مصباح یزدی* اثبات نمود، نادرستی خوانش اقتدارگرایی در مسئلهٔ فرادستی اثبات می‌شود:

گزارهٔ اول: پذیرش اقتدار حاکم از سوی مردم، بر اساس «ضرورت بالقیاس» و با توجه به اهداف انسان‌ها از ورود به زندگی اجتماعی توجیه می‌گردد.

گزارهٔ دوم: حق نظارت و انتقاد بر عملکرد حاکم، با اقتدار او منافات ندارد.

در اینجا هر دو گزاره را بر اساس *آرای آیت‌الله مصباح یزدی* تبیین می‌کنیم.

بر اساس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی در معیار «الزام اخلاقی»، می‌توان به منشأ اقتدار سیاسی از دیدگاه ایشان دست یافت. استلزام و ضرورت بالقیاس بین دو امر، ناشی از علاقه ذاتی بین آن دو شیء است؛ زیرا ضرورت بالقیاس به این معناست که دو شیء به گونه‌ای هستند که هرگاه عقل به ذات یکی از آن دو بنگرد، به ضرورت وجود دیگری حکم می‌نماید؛ و این انفکاک‌ناپذیری در جایی است که بین دو شیء ربط علّی و معلولی باشد. بر اساس حکمت الهی، موجودات هرچه بیشتر باید به کمالات خود برسند و این بدون استفاده از مقدمات و ابزارهای لازم امکان‌پذیر نیست. بنابراین میان «مقدمات» که شامل بسیاری از کارهای اختیاری انسان نیز می‌شود و «هدف» که رسیدن آدمی به کمال است، رابطه ضرورت بالقیاس وجود دارد؛ و چون تحقق آن هدف، مطلوب و ضروری است، مقدمات تحقق آن نیز ضروری خواهند بود. بنابراین، حقوق و اخلاق از ریشه‌هایی برخوردارند و آن عبارت است از «روابطی که افعال اختیاری انسان با کمال وجودی او دارند». سرایت این مبنای فلسفی به عرصه سیاست، نتیجه‌ای جز موجه جلوه دادن حاکمیت نیست. بر این اساس، تصرف انسان در انسان‌های دیگر، عقلاً کار درستی است؛ زیرا هدف آفرینش که رسیدن آدمی به کمال است، از این طریق بهتر تأمین می‌شود. از این‌رو خداوند به انسان‌ها حق می‌دهد که از حیوانات و نباتات و حتی از انسان‌های دیگر به‌طور صحیح بهره‌برداری کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۱۴۳-۱۴۵).

تکوین اقتدار سیاسی بر پایه «ضرورت بالقیاس» چنین توجیه می‌شود که زندگی اجتماعی برای تأمین نیازمندی‌های مادی و معنوی انسان‌ها ضرورت دارد و چون زندگی اجتماعی از راه کمک و همکاری متقابل آدمیان حاصل می‌گردد، به مقرراتی نیاز است تا سهم هر فرد یا گروه را از فراورده‌های گوناگون جامعه تعیین کند و برای اختلاف‌هایی که میان افراد پیش می‌آید، راه‌حلی نشان دهد. چون مقررات مزبور نیازمند ضامن اجرایی است، باید دستگاه قدرتمندی وجود داشته باشد که همان نظام حکومتی است. برای آنکه نظام جامعه دچار اختلال نشود، به‌ناچار باید دستگاهی وجود داشته باشد که با قدرت و شوکت، ضامن اجرای قوانین شود و سرپیچی‌کنندگان را مجازات نماید. چون افرادی که از قانون سرپیچی و به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند، هم‌اکنون هستند و هم در آینده خواهند بود، پس ضرورت اقتدار نیز دائمی است. بنابراین، برای رسیدن افراد یک جامعه به کمالات حقیقی خود، باید مقرراتی باشد تا رفتارهای اجتماعی افراد را در جهت پیشرفت معنوی سوق دهد. بر این اساس تأخیر در وضع قانون، تا زمانی که همه افراد جامعه از رشد عقلی برخوردار شوند، نادرست است؛ چراکه اساساً زمانی نخواهد رسید که همه انسان‌ها به بلوغ عقلی مطلوب دست یابند. برخی افراد از استعداد عقلانی کمی برخوردارند و عده دیگری هم به‌دلیل سرگرم بودن به امور معیشتی فرصت اندیشه‌ورزی در امور اجتماعی را ندارند. بنابراین، اگر با تشکیل جوامع انسانی قانون و حکومت وضع نشود، جامعه رو به تباهی خواهد رفت (همو، ۱۳۹۳، ص ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۲).

علت پذیرش اقتدار حاکم آن است که بر اساس اهدافی که انسان برای خود تعیین می‌کند، اطاعت از اوامر حکومتی ضرورت می‌یابد. مهم‌ترین خواسته آدمی تأمین امنیت است و هیچ فردی بدون کمک گرفتن از دیگران

نمی‌تواند به آن دست یابد. از این رو مهم‌ترین کارویژه حکومت جلوگیری از هرج و مرج و تأمین امنیت است و در صورت نبود حکومت، و به عبارت دیگر، پذیرش اقتدار حاکم، فرد به خواسته‌های خود دست نمی‌یابد و جامعه دچار هرج و مرج می‌شود (همو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۰). آن عنصری که اقتدارگرایی را از حریم رابطه مردم و حاکم می‌تواند برطرف کند، مصالح و منافع خود مردم است که در پرتو چنین رابطه‌ای تأمین می‌شود: «مصلحت خود مردم است که از حاکم اطاعت کنند. اطاعت از حاکم چیزی شبیه اطاعت بیمار از پزشک است. پزشک اگر دستوری می‌دهد، به‌خاطر مصلحت بیمار است. این رابطه متخصص با غیر متخصص است» (همو، ۱۳۹۶ الف، جلسه پانزدهم). بنابراین، انسان‌ها به دنبال تأمین مصالحشان هستند و اساساً زندگی اجتماعی و تأسیس حکومت بدین مقصود است که مصالح اجتماعی انسان بدون تشکیل حکومت و حاکم صالح تأمین نمی‌شود (همو، ۱۳۹۶ الف، جلسه هفدهم).

آدمی وقتی به کسانی مانند پزشک، وکیل و مکانیک مراجعه می‌کند که در اموری خاص از خبرگی و مهارت برخوردارند و از فرامین آنان پیروی می‌کند، در واقع استقلال و خودمختاری خود را به کار گرفته است، نه اینکه آن‌را از دست بدهد؛ وگرنه باید وقت زیادی صرف شود تا برای مثال به عوامل بیماری و درمان جسم آدمی، آگاهی کامل از قوانین و چگونگی دفاع از خود در منازعات مدنی، و همچنین شیوه عیب‌یابی و تعمیر ابزارها دست یافت. بنابراین پذیرفتن اقتدار، نه تنها مستلزم کاهش خودمختاری شخصی نیست، بلکه نپذیرفتن اقتدار چه‌بسا از آزادی و خودمختاری فرد بکاهد. پذیرش و عدم پذیرش اقتدار سیاسی نیز دقیقاً با همین پیامدها روبه‌روست. نپذیرفتن اقتدار سیاسی مستلزم تأمین نشدن همه نیازهای آدمی و صرف زمان بسیار و هزینه‌های هنگفت برای تأمین فقط یک نیاز، مانند تأمین امنیت می‌شود؛ که در نتیجه عملاً آدمی نمی‌تواند به دنبال تأمین نیازهای دیگریش برود.

اصل در رفتار انسان، فراهم بودن زمینه انتخاب و گزینش است که او با اختیار خود راه صحیح را برگزیند و چیزی بر او تحمیل نشود. باین حال گاه مصالح اجتماعی ایجاب می‌کند بر انسان اعمال فشار صورت گیرد. وجود حکومت و اعمال قوه قهریه بر شهروندان، بر اساس مصالح ثانوی است، نه اولی. اصل اولی آن است که قانون در اختیار مردم قرار گیرد و آنان با اراده خویش اقدام به اجرای آن کنند؛ اما چون همواره تخلفاتی در جامعه انجام می‌پذیرد، وجود قوه قهریه ضرورت می‌یابد؛ وگرنه فساد همه‌گیر می‌شود و دیگر امکان رشد برای کسانی که می‌خواهند راه صحیح را انتخاب کنند، باقی نمی‌ماند (همو، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۸۲-۸۳).

۱-۱-۲. گزاره دوم

بر اساس گزاره نخست، پذیرش اقتدار حاکم با توجه به اهداف زندگی اجتماعی ضرورت دارد و از این رو به‌صورت آگاهانه و داوطلبانه از سوی افراد فعلیت می‌یابد. باین حال، در صورتی که فرد پس از پذیرش اقتدار همواره مکلف به اطاعت از «صاحب اقتدار» (in authority) باشد، اشکال اقتدارگرایی همچنان باقی است. اختیاری بودن پذیرش حکومت بدون ثبوت هیچ حقی برای فرد، همان چیزی است که در دیدگاه افرادی همانند هاینر نمایان گردیده است. هاینر همراهی حق با تکلیف را با این استدلال رد می‌کند که اگر حق آدمیان همواره همراه آنان باشد، مستلزم تداوم

وضعیت طبیعی و «جنگ همه بر ضد همه» است؛ بنابراین با تأسیس دولت، همه حقوق خود را به حاکم واگذار می‌کنند و پس از آن مردم در برابر حاکم همواره مکلف می‌باشند و تنها شکست حاکم در جنگ است که تکلیف اتباع به فرمان‌برداری را ساقط می‌نماید (هاجر، ۱۳۹۳، ص ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۲۶). در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی، حق و تکلیف ملازم یکدیگرند و اساساً تکالیف به حقوق بازگشت دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۸۵) و تأسیس حکومت نمی‌تواند این ملازمه را زایل کند. «حق و تکلیف» رابطه «تضایف» دارند؛ وقتی فردی نسبت به دیگری تکلیف و وظیفه‌ای داشت، فرد مقابل دارای «حق مطالبه» است. برای مثال، فرزند نسبت به پدر «تکلیف» دارد. بنابراین، پدر در برابر فرزند نسبت به همان چیزی که وظیفه فرزند است، دارای «حق» می‌باشد؛ متقابلاً پدر نسبت به فرزند خویش «تکلیف» دارد، که مربوط به امور مادی یا معنوی، روحی و تربیتی است. از این رو فرزند نیز بر پدر «حق» پیدا می‌کند و می‌تواند آن را مطالبه کند. بدین ترتیب، «حق و تکلیف» با یکدیگر نسبت متقابل دارند و در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند که از آن به «رابطه تضایف» یاد می‌شود. در مقیاس وسیع‌تر، شبیه رابطه‌ای که بین «پدر و فرزند» برقرار است، میان «مردم و حکومت» نیز وجود دارد. حکومت در راستای تکالیف خویش کارهایی را انجام می‌دهد که نفع آن عابد مردم می‌گردد؛ مردم نیز در مقابل، حق مطالبه این امور را دارا هستند. «تکلیف دولت» و «حق مردم» دو امر متضایف‌اند. همچنین مردم موظف به انجام کارهایی در مقابل دولت‌اند که دولت نیز حق مطالبه این امور را از مردم دارد. از این رو وقتی «وظیفه دولت» معلوم گردد، «حق مردم» نیز روشن می‌شود و هرگاه «حق دولت» ثابت گردد، «وظیفه مردم» نیز معلوم می‌شود (همو، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۹۹). بنابراین، اثبات حقوق یکجانبه برای زمامدار، به گونه‌ای که مردم اساساً حقی نداشته باشند یا اجازه مطالبه حقوقشان از آنان منع گردد، مردود است. این طرز تلقی که «حاکم حق دارد هر چه خواست، انجام دهد و شخصیت و حقوق دیگران را به حساب نیورد»، با اندیشه اسلامی منافات دارد (همو، ۱۳۹۶ الف، جلسه سیزدهم)؛ زیرا:

در اسلام رابطه بین حاکم و مردم، رابطه دو قشر متمایز - که یکی غالب است و یکی مغلوب و یکی اشرف است و یکی اخص - نیست. مناصب در اسلام تقسیم کار است و در جامعه کسانی که بتوانند کارهای بهتری را انجام بدهند، باید آن وظیفه‌ها را عهده‌دار بشوند؛ و دیگران که از خدمات آنها منتفع می‌شوند، باید کمک کنند تا این کار پیش برود (همو، ۱۳۹۶ الف، جلسه پانزدهم).

باکونین هم که اقتدار مبتنی بر فرادستی در دانش را انکار کرد، تذکر می‌دهد که نمی‌توان تمامی گونه‌های اقتدار را ناصواب دانست. برای مثال، برای کشف‌شوزی به کفاش و برای خانه‌سازی به مهندس مراجعه می‌شود؛ اما این به معنای اقتدار نامحدود کفاش و مهندس نیست؛ بلکه حق انتقاد و مشورت همچنان برای مراجعه‌کننده به آنان محفوظ است (باکونین، ۲۰۲۰).

بنابراین بر اساس تضایف حق و تکلیف در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، نظارت بر عملکرد حاکمان، از حقوق مردم محسوب می‌شود. اگرچه کسی که بر اساس شرایط ویژه متصدی مقام حکمرانی می‌شود، عصاره فضایل یک جامعه کاملاً اسلامی است، اما به‌رحال زمامدار جامعه اسلامی دست‌کم در

دوران غیبت امام معصوم علیه السلام از خطا پیراسته نیست و امکان دارد که دچار لغزش گردد یا فردی شایسته‌تر از شخص حاکم پیدا شود که از جهت صلاحیت علمی و مدیریت، بر او برتری داشته باشد. بنابراین، نظارت بر عملکرد حاکم، نه فقط از جهت ارتکاب لغزش‌های احتمالی، بلکه برای آگاهی از میزان اتصاف او به صلاحیت‌های علمی و عملی، ضرورت دارد؛ و چنین نیست که حاکم جامعه اسلامی قدرت مطلق داشته باشد و کسی نتواند او را بازخواست نماید (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۶۲). از این رو مجلس خبرگان رهبری در نظام جمهوری اسلامی وظیفه دارد تا افزون بر شناسایی فقیه اصلح و تعیین او به مقام رهبری، بر کارهای او به منظور جلوگیری از خطای احتمالی نظارت کند؛ چراکه بر اساس قاعده «هر چه بعد از وقوع، رفش واجب است، قبل از وقوع، دفعش واجب است»، لازم است از بروز اختلال در فعالیت‌های رهبری جلوگیری شود. طبق دیدگاه *آیت‌الله مصباح یزدی* در آخرین نگاه‌شسته سیاسی ایشان، اساساً «تعیین» رهبر با «نظارت» بر او ملازمه دارد؛ گواه آنکه در کتاب *حکیمانه‌ترین حکومت* و در فصل مربوطه، همواره «تعیین» با «نظارت» به کار رفته است. از جمله آنکه، برای تعیین و نظارت بر ولی فقیه سه فرض شناسایی می‌شود که در واقع، هر سازوکاری که مقام رهبری را تعیین کند، نظارت بر او را هم برعهده دارد (همو، ۱۳۹۷، ص ۳۴۱-۳۴۶).

آیت‌الله مصباح یزدی با تقسیم الگوهای رابطه مردم و حکومت به دو گونه «فرمانروایی - فرمان‌برداری» و «کارفرمایی - کارگزاری» و تطبیق اولی بر حکومت‌های دیکتاتوری و دومی بر دموکراسی، حکومت اسلامی را از قبیل گونه دیگری می‌داند؛ چراکه گونه نخست از جهت تحمیلی بودن اطاعت از خواست‌های حاکم و گونه دوم به دلیل امکان‌پذیری تعلق خواست مردم به امور خلاف ارزش و اخلاق، مردودند. در گونه سوم، هیچکدام از مردم و حکومت فرمانروا نیستند؛ بلکه هر کدام اختیارات جداگانه‌ای دارند و اساساً فرد حاکم و همه مردم در برابر حاکمیت «خدای متعال» یکسان هستند و از این رو امتیازات ویژه‌ای برای هیچ کدام از آنان اثبات نمی‌گردد (همو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۱-۱۲۱). بنابراین طبق گونه سوم، چون رابطه فرمانروایی - فرمان‌بری میان حاکم و مردم منتفی می‌گردد، انتقاد از حاکم نه فقط جایز است، بلکه یکی از حقوق مردم است تا برای حاکم دلسوزی و خیرخواهی کنند؛ و چنین امری بر مردم شرعاً واجب است. انتقاد مردم از حاکم، به صورت پند و اندرز صادر نمی‌شود (همو، ۱۳۹۶، ص ۶۳)؛ بلکه از موضع «استعلا» صورت می‌گیرد. از آنجاکه اولاً مقتضای کلمه «امر» در فریضه امر به معروف و نهی از منکر آن است که از موضع برتر صادر شود و ثانیاً این فریضه صرفاً به بازداشتن مردم در قبال سایر مردم اختصاص ندارد و بازخواست مردم از حاکم را نیز شامل می‌شود؛ بنابراین مردم می‌توانند از موضع «استعلا» حاکمان را به کاری وادارند یا از کاری بازدارند (همو، ۱۳۹۱، الف، ص ۱۴، ۱۰۸). البته استعلا با رعایت اخلاق انتقاد، منافات ندارد. اخلاق اسلامی در انتقاد از هر انسانی باید رعایت شود و در این مسئله حاکم با دیگر مردمان مشترک است. اخلاق انتقاد عبارت است از اموری چون قطعی بودن وجود عیب، خیرخواهانه بودن انگیزه انتقادکننده و رعایت ادب در طرح انتقاد (همو، ۱۳۹۶، ص ۶۳).

۲. ارزیابی مؤلفه‌های اقتدارگرایی در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی

برخلاف مبانی، مؤلفه‌های اقتدارگرایی اموری‌اند که شناخت آنها به تجزیه و تحلیل عمیق نیاز ندارد و از ویژگی‌های یک حکومت محسوب می‌شوند که با چشم عادی قابل مشاهده‌اند؛ از باب نمونه اینکه آیا آرای مردم در تأسیس حکومت و اداره آن اثرگذار است یا خیر. در خوانش اقتدارگرایی، چندین مؤلفه برای اقتدارگرایی بیان شده است که بررسی همه آنها در اینجا امکان‌پذیر نیست. در این مقاله، صرفاً سه مؤلفه «لغویت بیعت»، «بی‌نیازی از مشاورت» و «اختیارات گسترده حکومت» بررسی می‌گردند. مؤلفه «بیعت» صرفاً به مقام تأسیس حکومت و مؤلفه «اختیارات» صرفاً به دوران پس از تأسیس حکومت تعلق دارند و مؤلفه «مشاورت» هم در زمان تأسیس حکومت و نیز در اداره آن اثرگذار است؛ با این تفاوت که در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی مؤلفه مشاورت صرفاً در امر قانون‌گذاری و مؤلفه اختیارات در سایر عرصه‌ها جریان می‌یابد.

۱-۲. لغویت بیعت

مشکل اساسی نظام‌های اقتدارگرا، تهی بودن آنها از آزادی و مشارکت سیاسی است (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۵۲). چنین ادعا شده است که در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، بیعت نه در اصل ولایت و نه در وجوب اطاعت مردم شرط نیست؛ بنابراین، اطاعت از حاکم بدون هیچ قیدوشرطی بر همه امت واجب است و اداره امور امت صرفاً بر اساس اراده و تشخیص اوست (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۱). این مؤلفه از آن جهت شکل می‌گیرد که قدرت در حکومت‌های اقتدارگرا به شکل هرمی از بالا به پایین جریان دارد (آرنت، ۱۳۸۸، ص ۱۳۲).

بر اساس ادبیات دینی، برای اشاره به نقش مردم در تأسیس حکومت، از واژه «بیعت» استفاده می‌شود. در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، کارکرد بیعت در تأسیس حکومت، احراز «مقبولیت» حاکم است. با تفکیک میان «مشروعیت» و «مقبولیت»، مشروعیت حاکم از طریق اذن الهی اثبات می‌شود؛ اما مقبولیت او صرفاً بر پذیرش مردمی مبتنی است. مشروع بودن حکومت یک شخص، او را بالقوه حاکم می‌گرداند و برای اینکه این امر از قوه به فعل درآید، نیاز به پذیرش مردمی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۹۹-۳۰۳). حاکم برای اینکه به وظایف حکومت قیام نماید، باید از قدرت اجتماعی برخوردار باشد و آن جز با رضایت و همراهی مردم به دست نمی‌آید (همو، ۱۳۸۳، ص ۳۰۵). از این رو می‌توان گفت که هرچند مردم در مشروعیت حاکم نقشی ندارند، اما در تحقق آن نقش کامل یا به تعبیر ایشان، «نقش صددرصد» دارند؛ به این معنا که حاکم برای استقرار حکومت نمی‌تواند به زور و جبر روی آورد (همو، ۱۳۸۶، ص ۶۲) و اگر مردم موافق نباشند، حکومت دینی برقرار نمی‌شود. با برگزاری انتخابات و توجه به آرای مردم، آنان خود را در ایجاد حکومت سهیم خواهند دانست و در نتیجه، در حمایت از حکومتی که به دست خودشان تحقق یافته است، خواهند کوشید (همو، ۱۳۹۷، ص ۳۳۹). اگرچه مشروعیت یک فضای «ذهنی» و «انتزاعی» است و به دلیل چالش‌هایی که بدان اشاره خواهد شد، نقش‌آفرینی مردم بر آن اثرگذار نخواهد بود، اما در فضای «عینی» و «عملی» مقبولیت، مردم نقش «صددرصد» دارند و در آن عرصه نباید چیز دیگری جایگزین نقش و تأثیر آنان شود (همو، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۰۸).

اثرگذاری مردم در تحقق حکومت، با اثرگذاری هر عامل دیگری منافات ندارد. اگرچه اراده انسان مهم‌ترین عامل تحولات اجتماعی شمرده می‌شود و آثار آن از عوامل وراثتی و محیطی برجسته‌تر است، با این حال امور دیگری را می‌توان فرض کرد که بر اراده آدمی اثرگذار باشند و نه تنها تعارضی با اراده انسان ایجاد نمی‌کنند، بلکه نقش «معد» و زمینه‌سازی برای آن را ایفا می‌کنند. باید اذعان کرد که بعثت پیامبران الهی جهشی را در سیر تحولات تدریجی انسان‌ها پدید آورده است. درحالی‌که اثرگذاری عوامل ارادی، وراثتی و محیطی همواره حرکتی کند را در جوامع انسانی دنبال کرده است، برانگیختگی پیامبران منجر به تحولات شتابان در جوامع بشری شده است. در پاره‌ای موارد که پیامبران الهی با تکیه بر آموزه‌های آسمانی و همراهی اختیاری و داوطلبانه مردم، در «جامعه‌سازی» و «حکومت‌سازی» به موفقیت دست یافتند، فواید و آثار درخشانی برای مدت‌های طولانی در جوامع انسانی پدید آمد. بعثت انبیای الهی و حتی تشکیل دولت حق، علت تامه برای ماندگاری دولت نیست؛ مگر آنکه مردم خودشان طالب دولت حق باشند (همو، ۱۳۸۸، ص ۸۵-۵۹). بنابراین، رضایت مردم نقش اساسی در عینیت حکومت دارد که به دو صورت فرض می‌شود: نخست، هم‌زمانی رضایت و تأسیس حکومت؛ دوم، تحقق رضایت پس از تأسیس حکومت. پس هرچند مردم نقش کامل در وجود خارجی حکومت دارند، اما عوامل دیگری می‌توانند نقش زمینه‌سازی برای پدیداری اختیار آدمی داشته باشند.

تفکیک میان «مشروعیت» و «مقبولیت» در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، به دو لایه از «اقتدار» اشاره می‌کند که بر اساس زبان مرسوم در علم سیاست، به آن «اقتدار حقیقی» و «اقتدار عملی» گفته می‌شود. اقتدار حقیقی یا دوزور (de jure) اقتداری است که مطابق با رویه‌ها و رسوم خاص درک یا استناد می‌شود؛ با قطع نظر از اینکه آیا این اقتدار در مقام عمل کاملاً به رسمیت شناخته می‌شود یا خیر. در مقابل، اقتدار عملی یا دوفاکتو (de facto) اقتداری است که در عمل اعمال می‌گردد و در میان یک گروه اجتماعی کارآمد است (مک‌کالوم، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱). در واقع، اقتدار حقیقی ناشی از صلاحیت و شایستگی فردی است که «صاحب اقتدار» شناخته می‌شود؛ و اقتدار عملی همان اقتدار حقیقی است که در عمل تحقق می‌یابد و از سوی مردم پذیرفته می‌شود. آیت‌الله مصباح یزدی تصریح می‌کنند، کسی که از جانب خداوند اذن برای حکمرانی بر مردم دریافت می‌کند، از شایستگی علمی و عملی برخوردار است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۰۰). عدم مداخلت رضایت مردم در اقتدار حقیقی، از کلام دیگر فیلسوفان مسلمان و بر اساس تشبیه علم سیاست به علم طب استفاده می‌شود. صدرالمتألهین شیرازی می‌گوید: حاکم در هر زمان ضرورت دارد؛ چه مردم او را اطاعت کنند، چه عصیان. همان‌طور که بدون مراجعه مردم، طبیب همچنان طبیب است، انبیا و اولیا نیز همین حکم را دارند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۷۵-۴۷۶). بنابراین، «اذن الهی» که نتیجه آن «نصب حاکم» است، با برخورداری حاکم از «استحقاق» مزوج شده است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۹-۱۷۰) و علت اینکه مردم در این سطح از اقتدار فاقد هرگونه نقشی هستند، آن است که حق حکومت (مشروعیت) بر اساس صلاحیت‌ها و شایستگی‌های فردی به‌دست می‌آید و همانند سایر حرفه‌ها، افراد دیگر در دستیابی یک فرد به مهارت خاص

نقشی ندارند. به همین دلیل است که «خداوند مقام امامت و حق حاکمیت و رهبری جامعه را به پیامبر ﷺ داده بود؛ چه مردم بپذیرند، چه نپذیرند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲). کشف و شناسایی فقیه در دوره غیبت امام ﷺ نیز از همین منظر ارزیابی می‌شود. فقیه با نصب عام از ناحیه خداوند حق حاکمیت می‌یابد و کار افراد جامعه، صرفاً شناسایی و پذیرش او به‌عنوان فردی است که از صلاحیت‌های لازم برخوردار است. چنین سازوکاری در مراجعه انسان‌ها به هر متخصص و فرد خُبره در فنون گوناگون ثابت است؛ چراکه «خَلْق و ایجاد» صلاحیت از عهده مردم برنمی‌آید (همو، ۱۳۸۶، ص ۷۲). این مطلب به‌خوبی از کلام ایشان در تبیین وجه انتخاب خبرگان معلوم می‌گردد: «ما خبرگان را "معین" می‌کنیم؛ نه اینکه خبره بودن را به آنها "اعطا" کنیم. خبرگان به‌سبب علم خود، اهل خبره‌اند؛ نه به‌دلیل آرای ما. همچنین... خبرگان نیز "حق ولایت" را به ولی فقیه اعطا نمی‌کنند؛ بلکه کسی را که برای تصدی مقام ولایت اصلاح است، "معرفی" می‌کنند (همو، ۱۳۹۷، ص ۳۴۵).

علت آنکه در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی رضایت مردم یگانه منبع اقتدار سیاسی شمرده نمی‌شود، افزون بر مطلب بالا، به چالش‌هایی بازگشت دارد که دموکراسی با آن روبه‌روست. اگر اجماع و اتفاق مردم یگانه منبع اقتدار سیاسی محسوب شود، مشکل اختلاف و پراکندگی نیروها به‌وجود می‌آید؛ زیرا حصول اتفاق میان مردم، حتی در یک امر از امور اجتماعی نزدیک به مُحال است. اگر در یک مورد چنین اتفاقی به‌دست آید، با توجه به فزونی امور اجتماعی که نیازمند تدبیر و تصمیم‌گیری است، بسیار بی‌ارزش خواهد بود و به‌رحال نیاز جامعه را هرگز تأمین نمی‌کند. با نگاه واقع‌بینانه به واقعیت‌ها به‌خوبی می‌توان دریافت که همواره علل و عواملی برای اختلاف دیدگاه‌ها میان آدمیان وجود دارد و بنابراین نمی‌توان اداره جامعه را به اتفاق مردم واگذار کرد که امکان وقوع ندارد؛ چراکه در این صورت، امور حکومتی تعطیل می‌شوند. اعتبار رأی اکثریت نیز راهگشا نیست؛ زیرا تبعیت اقلیت از اکثریت، به‌ویژه در زمانی که اختلاف بسیار اندکی میان اکثریت و اقلیت وجود دارد، بدون دلیل است و اساساً چرا رأی اقلیت مورد پذیرش قرار نگیرد. برگزیدن نماینده از سوی مردم با همین مشکل روبه‌روست؛ از آنجاکه رأی‌دهندگان معمولاً بخشی از افراد جامعه هستند، نه همه افراد، نمایندگان از سوی بخش کوچکی از جامعه برگزیده می‌شوند. بنابراین، یک وکیل فقط حق دخالت در امور موکلین خود را دارد. اشکال دیگر اینکه فقط رأی مردم ملاک اقتدار سیاسی باشد، این است که در رخداد تعارض میان رأی مردم و حاکم، باید رأی مردم اولویت یابد؛ چراکه حاکمان در واقع به‌عنوان وکیل مردم از سوی آنان برگزیده شده‌اند؛ درحالی که حاکمان در عمل تا پایان دوره نمایندگی در مقام خود باقی می‌مانند و مردم از حق عزل نماینده خود محروم‌اند. اگرچه مردم می‌توانند به حاکمان اعتراض کنند، اما رهاورد آن چیزی جز بازداشت و حبس نخواهد بود. مهم‌ترین اشکال بر اساس بینش الهی آن است که مردم از حق تصرف در جان، مال و آبروی دیگران برخوردار نیستند تا بتوانند آن حق را به یک فرد یا نهاد واگذار کنند؛ چراکه همه آنان آفریده و بنده خدای متعال‌اند و او بر همه مردم مالکیت، ملکیت، ربوبیت، حاکمیت و ولایت دارد. در نتیجه، حاکمیت انسان بر انسان بدون اذن خداوند نامشروع است (همو، ۱۳۹۳، ص ۱۹۵، ۲۰۰-۲۰۷).

اگر اقتدار سیاسی مستند به اذن الهی باشد:

اولاً حق حکمرانی از سوی یک منبع برتر تأمین می‌شود، و اگر حکومت با مخالفت بخش‌هایی از مردم مواجه شود، گرفتار بحران عدم مشروعیت نمی‌گردد. تنها بر پایه اذن الهی است که می‌توان مشکل مشروعیت را از دامان حکومت زدود (همو، ۱۳۹۷، ص ۳۴۰). در پیش اسلامی، و جوب اطاعت، از ناحیه «مردم» نمی‌آید تا عده‌ای به بهانه رأی ندادن، خود را از اطاعت معاف دارند؛ بلکه وقتی «خداوند» امری را واجب گرداند، این تکلیف بر همگان است و همه، چه کسانی که رأی داده‌اند و چه آنان که رأی نداده‌اند، موظف به انجام آن می‌باشند؛ زیرا خدای متعال انسان‌ها را آفریده و به آنان نعمت‌هایی را ارزانی داشته است و از این رو حق دارد تا به انسان‌ها تکلیف کند، از انسانی شایسته که او برمی‌گزیند، اطاعت کنند (همو، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۴۲).

ثانیاً اگر حاکم یکی از شرایط حکمرانی را از دست بدهد، شرعاً از مقام خود ساقط می‌شود؛ خواه کسی از فقدان شرایط آگاه بشود یا نشود؛ درحالی‌که اگر اقتدار سیاسی فقط با رأی مردم سنجیده شود و آنان تصمیم بگیرند تا حاکم را عزل کنند، این کار زمانی انجام می‌گیرد که طرفداران حاکم از اکثریت مردم تشکیل نیافته باشند و منافع گروهی خود را بر مصالح جامعه مقدم ندارند؛ که معمولاً چنین نمی‌شود (همو، ۱۳۹۶، ص ۱۲۹).

بنابراین، واگذاری مشروعیت حکومت به مردم دارای مشکلات اساسی است؛ درحالی‌که لازم است تا مردم در دوران پس از تأسیس حکومت، از آزادی و اختیارات ویژه و همچنین حق نظارت و انتقاد برخوردار باشند. از این رو، اگرچه آیت‌الله مصباح یزدی مشروعیت حاکم را از دسترس مردم دور می‌گرداند و صرفاً مقبولیت و پذیرش حکومت در مرحله تأسیس را به مردم واگذار می‌کند، اما حوزه گسترده‌ای از اختیارات را برای مردم ثابت می‌داند که در دوران پس از تأسیس حکومت، مجال تحقق می‌یابند؛ و در قسمت بررسی «اختیارات گسترده حکومت» به آن اشاره خواهد شد. بنابراین، انکار تأمین مشروعیت حکومت از جانب مردم، با اثبات اقتدار نامحدود حاکم و اختیارات گسترده برای او ملازمه ندارد.

۲-۲. بی‌نیازی از مشاورت

اقتدارگرایی و مشارکت‌جویی، از ویژگی‌های اصلی نظام‌های سیاسی غیراقتدارگراست که با تکیه بر اصولی چون «شورا»، در برابر نظام‌های سیاسی اقتدارگرا قرار دارند که فقط بخشی از نصوص دینی را مورد استناد قرار می‌دهند که چهره عمومی آن توصیه اقتدار است. هواداران اقتدارگرایی تمایل دارند تا دیگر نصوص اسلامی را که بر جنبه‌های فردی و مسئولیت مدنی انسان تأکید دارند، به حاشیه برانند (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۴۹). در خوانش اقتدارگرایی، حاکم نه تنها در قوانین ثابت، حتی در قوانین متغیر نیز به شورا نیازی ندارد و صلاحیت وضع قوانین متغیر، صرفاً برای «حاکم» ثابت است و حتی نهادی مانند مجلس شورا نیز صلاحیت وضع قوانین ندارد. ادله شورا نیز نمی‌تواند به‌عنوان مقیدی برای وضع قانون از سوی حاکم باشد؛ زیرا از دو آیه شورا در قرآن کریم، یکی مربوط به امور شخصی مؤمنان است و در آیه دیگر نیز امر به مشورت از باب مدارا و

نرمش پیامبر اسلام ﷺ با مؤمنان سنجیده می‌شود. بنابراین، اقتدار حاکم مشروط به شورا و مشورت نیست (فیرحی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۵۱-۴۵۵). بی‌نیازی ولی‌امر از مشاورت با مردم، نظیر مؤلفه مشارکت سیاسی محدود در رژیم‌های اقتدارگراست. در چنین رژیم‌هایی، مشارکت سیاسی به صورت رسمی یا غیررسمی و بسیار مؤثر یا کم‌اثر جریان دارد و بایستگی ویژه‌ای در خصوص محدودیت یا فراگیری مشارکت سیاسی احساس نمی‌شود؛ چه‌بسا برخی واحدها و احزاب سیاسی از کنترل حکومت خارج باشند، ولی به‌هرحال این نوع مشارکت نسبت به نظام‌های دموکراتیک از محدودیت نسبی برخوردار است. با این حال، این نوع مشارکت نسبت به نظام‌های دموکراتیک دارای محدودیت نسبی است (لینز، ۲۰۰۰، ص ۱۶۱).

در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، مشاورت از سه طریق بنای عقلا، حکم عقل و نصوص دینی، به‌مثابه امری نیک شمرده می‌شود. پاره‌ای از آیات قرآن کریم مشاورت اشخاص گوناگون با افراد دیگر در امور مختلف را گزارش می‌کند؛ بدون آنکه آن را انکار نماید. همچنین در سرتاسر تاریخ بشری، نظرخواهی از دیگران و مشاوره با آنان، امری رایج میان عقلا بوده است؛ حتی خودکامه‌ترین حاکمان نیز به سودمندی مشاورت اذعان داشته‌اند. بر اساس حکم عقل نیز مشاورت امری نیک است؛ زیرا بر اساس ضرورت بالقیاس، هنگامی که چیزی به‌عنوان هدف برای آدمی مطلوب باشد، شیوه‌های دستیابی به آن نیز مطلوب می‌گردند، و مشاورت یکی از مهم‌ترین راه‌ها برای نیل به اهداف است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۷۶-۲۷۸).

افزون بر نیک بودن مشاورت، ابعاد حقوقی مشاورت در نظام سیاسی نیز از دید آیت‌الله مصباح یزدی مخفی نمانده است. مشاورت حاکم با مردم در قانون‌گذاری از دیدگاه ایشان، در زمینه قوانین جزئی و موقت - که به آن «احکام حکومتی» گفته می‌شود - نفوذ دارد. تأثیر مشاورت در قانون‌گذاری به سه صورت تصور می‌شود:

۱. قوانین جزئی مورد نیاز جامعه، از قبیل احکام راهنمایی و رانندگی، به‌وسیله آرای عمومی مردم و بر مبنای رأی اکثریت وضع می‌شوند؛

۲. قوانین جزئی توسط نمایندگان مردم که از سوی آنان گزینش شده‌اند، وضع می‌شوند؛

۳. قوانین جزئی توسط حاکم و بر مبنای مشاورت با همه مردم یا نمایندگان آنان وضع می‌شوند (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۷۵).

آیت‌الله مصباح یزدی در بررسی آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹) مفاد آن را در حالت ایجابی «و‌جوب اخلاقی مشاورت حاکم با مردم» بر اساس قراین داخلی می‌داند؛ به این معنا که دستور خدای متعال به حاکم در جهت مشاورت با مردم، همانند دستور به عفو و گشایش در امور مردم است و صرفاً برای جذب قلوب مردم و حفظ مصالح اجتماعی است؛ و مفاد سلبی آن را «عدم دلالت بر انتخاب زمامدار از سوی مردم» در نظر می‌گیرد و در نتیجه، عمل به رأی مشورتی مردم، بر حاکم از لحاظ شرعی واجب نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۷۹-۲۸۱)؛
با این حال، دیدگاه نهایی ایشان بر اساس چهار نکته سامان می‌یابد:

نخست، آیت‌الله مصباح یزدی در ضمن بحث درباره آیه یادشده، به معیار پذیرش رأی اکثریت از منظر شرعی و حقوقی اشاره می‌کند و آن در زمانی است که ادله مردم که درباره یک مسئله اظهار موافقت یا مخالفت کرده‌اند، مساوی باشد یا هیچ‌یک از آنان برای دیدگاه خود دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نکرده باشد. در این صورت، «چون به‌هرحال باید یکی از دو قول را برگزید، رهبر رأی اکثریت را می‌پذیرد و قانونیت می‌دهد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۸۲).

دوم، آیت‌الله مصباح یزدی در بررسی آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸) بیان می‌فرماید که عمل کردن بر اساس رأی مستشاران، در صورتی که به خلاف رأی آنان قطع وجود نداشته باشد، بر اساس «دلالت حکمت»، امری ممدوح و ستوده است؛ چراکه در غیر این صورت، مشاورت کاری لغو خواهد بود و با دلالت حکمت فهمیده می‌شود که باید به مشاورت ترتیب اثر داد. در دیدگاه وی، اصل شورا و مشاورت بر اساس آیه مزبور امری پسندیده است و این شامل مواردی می‌شود که مشاورت و عمل بر اساس آن از نظر اخلاقی ستایش شده است و نیز اموری را دربرمی‌گیرد که بر اساس دلیل خاص و از نظر «شرعی» و «الزام قانونی» باید مطابق با نتیجه مشاورت عمل نمود. این مطلب از فقرات پیشین و پسین همین آیه استفاده می‌شود؛ همان‌طور که «نماز» و «انفاق» دارای دو گونه واجب و مستحب‌اند، مشاورت که در میان آن دو قرار گرفته است نیز دارای دو گونه الزام‌آور و غیرالزامی است. به‌هرحال، قدر جامع آن است که آیه بر «رجحان» عمل به رأی اکثریت مستشاران دلالت می‌کند؛ در صورتی که قطع به خلاف آن حاصل نشده باشد، وجوب مشاورت در موارد خاص بر اساس ادله دیگر اثبات می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۸۵-۲۸۶).

سوم، چون دو آیه ذکرشده چنین اطلاقی ندارند که بتوان موارد الزامی مشاورت را از آن استفاده کرد و همچنین از هیچ نص دیگری نیز نمی‌توان موارد وجوب مشاورت و وجوب پیروی از رأی اکثریت مستشاران را شناسایی نمود، بنابراین در فقدان دلیل تعددی باید از دلیل عقل کمک گرفت. عقل حکم می‌کند:

اولاً در مواردی که مصلحت ضروری در میان باشد و حاکم جامعه به‌وسیله قطع و یقین خودش نتواند راه‌های نیل به آن را بیابد و دستیابی به آن جز از راه مشاورت مقدور نباشد، یا دست‌کم احتمال دستیابی به مصلحت ضروری از راه مشاورت بهتر از طریقه دیگری تلقی شود، و این احتمال که شیوه‌های دیگری غیر از مشاورت نیز مصلحت مورد نظر را برای افراد جامعه به‌دست می‌آورد، تضعیف گردد، مشاورت واجب است.

ثانیاً اگر حاکم بر اثر مشاورت به بهترین راه‌های دستیابی به مصلحت ضروری دست یافت، باید بر طبق آن عمل کند. همچنین اگر او پس از مشاورت، میان برگزیدن یکی از گزینه‌های موردنظر دچار شک گردید، باید رأی اکثریت اعضای شورا را ترجیح دهد. بنابراین، مشورت از باب «طریقیت» واجب می‌گردد و وجوب آن صرفاً در مواردی است که دستیابی به مصلحت ضروری جز از طریق آن امکان‌پذیر نباشد.

بر این اساس، مشاورت در نظام اسلامی در دو زمینه اثرگذاری دارد: قانون‌گذاری و تعیین مجریان. مشاورت در قانون‌گذاری صرفاً در زمینه احکام حکومتی جریان دارد؛ بدین علت که زندگی اجتماعی، به‌ویژه در دوران کنونی، از

پیچیدگی‌های بسیاری برخوردار است و تشخیص موافقت همه احکام حکومتی با مصالح مردم، به آگاهی ژرف از چنین پیچیدگی‌ها نیاز دارد که به‌طور عادی حاکم از آن برخوردار نیست. از این‌رو دست‌کم حاکم غیرمعصوم که احاطه علمی بر تمامی امور جامعه ندارد، ناگزیر باید با دانشمندان و کارشناسان علوم و فنون گوناگون مشاوره نماید. بر اساس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، برای قانون‌گذاری در هر یک از امور اجتماعی باید به کارشناسان همان بخش مراجعه کرد و دلیل عقل چنین تجویز نمی‌کند که باید برای مشاورت در همه امور با همه مردم مشاورت کرد؛ چراکه عدم لزوم بهره‌گیری از فردی که در یک فن خاص مهارت ندارد، بدیهی است و از باب نمونه نباید برای درمان بیماری جسمانی به مهندس رجوع کرد. به‌هرحال برآیند دلیل عقل، ضرورت شوراهای متعدد برای هر یک از امور اجتماعی است که همگی در راستای تنظیم احکام حکومتی به حاکم جامعه یاری می‌رسانند و اگر حاکم پس از مشاورت با خبرگان به قطع و یقین دست یافت، همان رأی مستشاران را به‌عنوان «قانون» اعلام می‌کند. بنابراین، هرچند مشروعیت احکام حکومتی از جانب حاکم تأمین می‌شود، اما بر اساس شروطی که در بالا به آن اشاره شد، گاه رهبر همان نظر مشورت‌دهندگان را برمی‌گزیند. در زمینه تعیین حاکم نیز مشاورت راهگشایی می‌کند. در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام که معمولاً چندین فرد صلاحیت ولایت و زمامداری دارند، صرفاً بر اساس مشاورتی که میان خبرگان یک ملت صورت می‌گیرد، یکی از افراد واجد صلاحیت برای تصدی مقام رهبری تعیین می‌گردد (همان، ص ۲۸۸-۲۹۲). لزوم مشاورت حاکم غیرمعصوم با مردم چون بر اساس دلیل عقل اثبات شده است، یک رویه متداول در همه حکومت‌ها و پذیرفته‌شده نزد همه عقلا شمرده می‌شود (همو، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳).

در طرح ابداعی آیت‌الله مصباح یزدی، پایه تشکیل مجلس مشورتی که همه خبرگان همه اصناف مورد نیاز جامعه در آن گرد هم آمده‌اند، آرای مردمی است (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۳۵). آنچه دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی را از سایر دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان و غربی متمایز می‌کند، ضرورت تعدد مجالس مشورتی در زمینه قانون‌گذاری است؛ زیرا رأی و نظر هرکسی در رشته‌ای که در آن تخصص دارد، معتبر است. بنابراین، شکل ایدئال فرایند صورت‌بندی قوانین آن است که برای هر حوزه از امور اجتماعی، یک مجلس و نهاد قانونی از متخصصان در همان حوزه تشکیل شود و آنان با مشاورت با یکدیگر به وضع قوانین بپردازند (همو، ۱۳۹۱، ص ۲۹۶).

چهارم، بر اساس حکم عقل - که به آن اشاره شد - شاید گمان شود، مشاورت در زمان حکومت امام معصوم علیه السلام که از آگاهی کامل برخوردار است، واجب نباشد و در واقع دلیل عقل ضرورت آن را برای چنین فردی ثابت نگرداند؛ درحالی‌که مشاورت حاکم با مردم در حکومت معصومان علیهم السلام نیز دارای فواید دیگری است که ضرورت آن را موجب می‌شود؛ اگرچه زمان و شرایط به‌کارگیری معصوم علیه السلام از مشاورت با مردم بر اساس صلاحدید او تعیین می‌گردد. به‌هرحال، مشاورت معصوم علیه السلام با مردم فوایدی از جمله فراهم کردن پذیرش همگانی و تأمین مشارکت عمومی دارد. مشاورت، از آن جهت که با نشان دادن معایب و توانمندی‌های دیدگاه مورد نظر از بروز مخالفت جلوگیری می‌کند و زمینه اقناع مردم را فراهم می‌سازد تا آنان با رضایت از فرامین حکومتی پیروی کنند، سودمند است و تقسیم کار و

مشارکت همهٔ مردم را موجب می‌شود (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۹۴-۲۹۵). یکی از نشانه‌های ارزش قائل شدن برای افراد جامعه، مشاورت با آنان است. افزون بر آن، اگر مردم احساس کنند که در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت دارند، تحمیلی بودن فرامین حکومتی از نگاه آنان دور افکنده می‌شود و در نتیجه، موافقت بیشتری در مرحلهٔ اجرا از خود نشان می‌دهند (همو، ۱۳۹۰، ص ۴۴۱). بنابراین، امام معصوم علیه السلام در هیچ امری به مشاورت نیاز ندارد؛ هرچند برای تربیت مردم و رعایت مصالح دیگر از سنت مشاورت استفاده می‌کند؛ اما رهبر غیرمعصوم باید در هر امری با کارشناسان مشاورت کند؛ زیرا طبق فرض، او در همهٔ امور از دانایی و توانایی کامل برخوردار نیست (همو، ۱۳۸۳، ص ۲۷۵). وقتی بر اساس دستور الهی، حاکم معصوم علیه السلام موظف است با مردم مشاورت کند، حاکم غیرمعصوم سزاوارتر به مشاورت است (همو، ۱۳۹۶، ص ۶۱).

۳-۲. اختیارات گستردهٔ حکومت

ولایت عام حاکم و عدم تفکیک میان «امر دینی» و «امر سیاسی» از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام‌های سیاسی اقتدارگراست و فرد حاکم به‌تنهایی مسئول تمامی مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی، قضایی و... است (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۵۵). بر اساس نظریهٔ «انتصاب» - که آیت‌الله مصباح یزدی از آن جانب‌داری می‌کند - نهاد ولایت فقیه مرکز تصمیم‌گیری سیاسی است (همان، ص ۲۷۶). به‌طور کلی، اختیارات حاکم به دو دستهٔ مالی و غیرمالی تقسیم می‌شود. اختیارات مالی در مرحلهٔ بعد بررسی می‌شوند؛ مواردی از اختیارات غیرمالی ولی‌امر عبارت‌اند از: وضع قوانین حکومتی الزام‌آور؛ مراقبت و نظارت بر اعمال رعیت؛ اجرای حدود، تعزیرات، قصاص و دیات؛ قضاوت در مخاصمات و منازعات رعیت؛ تأسیس ادارات، نهادها و سازمان‌های گوناگون در کشور اسلامی برای ارائهٔ خدمات رفاهی، بهداشتی و مانند آن؛ نصب مسئولین، وزراء، والیان و فرماندهان نیروهای مسلح و دیگر مقامات دولت اسلامی؛ ولایت در جنگ و جهاد ابتدایی و دفاعی (همو، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۵۹-۴۶۳). گسترده بودن اختیارات حاکم در حکومت اسلامی را می‌توان معادل «تمرکز قدرت» در رژیم‌های اقتدارگرا دانست؛ چراکه مهم‌ترین شاخصهٔ اقتدارگرایی، تمرکز قدرت است (لینز، ۲۰۰۰، ص ۷۰). رهبر در رژیم‌های اقتدارگرا به‌صورت رسمی محدوده‌ای نامشخص از قدرت و اختیارات را در دست دارد؛ اما او اغلب به‌گونه‌ای کاملاً پیش‌بینی‌شده قدرت را به‌کار می‌گیرد (بروکر، ۲۰۰۰، ص ۲۱).

بر اساس اندیشهٔ سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، اختیارات حاکم از وصف «گسترده» برخوردار نیست و او مسئولیت تمام مسائل سیاسی و اجتماعی را برعهده ندارد؛ بلکه اختیارات او «محدود» می‌باشد و با توجه به اختیارات و توانمندی‌های مردم در تصدی امور سیاسی و اجتماعی، در شرایط مکانی و زمانی گوناگون تغییر می‌یابد. اهمیت بحث دربارهٔ اختیارات حاکم و مردم - همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد - از آن جهت است که برخی گمان می‌کنند مشارکت سیاسی مردم لزوماً زمانی امکان‌پذیر می‌گردد که مشروعیت حکومت (و نه مقبولیت) بر اساس آرای آنان اثبات شده باشد؛ درحالی‌که در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، اولاً مشروعیت الهی

حکومت از چالش و بحران مشروعیت حکومت‌ها جلوگیری می‌کند؛ ثانیاً مشارکت سیاسی مردم در دوران پس از تأسیس حکومت و تصدی مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی، از اهمیت والاتری در مقایسه با استناد مشروعیت حکومت به آرای آنان برخوردار است.

تفکیک میان اختیارات حکومت و مردم، در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، بر اساس یک قاعده عقلی تعیین می‌گردد: «ضرورت ندارد دولت انجام همه کارها و ایفای همه مسئولیت‌های اجتماعی را به‌عهده بگیرد؛ بلکه بسیاری از مسئولیت‌ها را مردم خود می‌توانند عهده‌دار شوند». بنابراین، کارویژه حکومت صرفاً آن دسته از مسئولیت‌های اجتماعی را شامل می‌شود که مردم به‌تنهایی از عهده انجام آن برنمی‌آیند. اگرچه تعیین چنین اموری شاید در جوامع مختلف و شرایط گوناگون تغییر یابد، اما در دیدگاه وی، دو مقوله تأمین «امنیت داخلی و خارجی» و «بهداشت» از اموری‌اند که مردم به‌تنهایی نمی‌توانند در تأمین آن همت گمارند؛ چون دفاع در برابر دشمنان به همه افراد جامعه ارتباط پیدا می‌کند و تحقق آن با اعمال راهکارهای لازم و ازپیش برنامه‌ریزی شده ممکن می‌گردد. «دولت» به‌نماینده‌گی از «جامعه» با برنامه‌ها و طرح‌های کارآمد و همراهی متخصصان نظامی به شناسایی خطرهای دشمنان و میزان توانمندی آنان می‌پردازد و با فراهم آوردن سلاح و امکانات لازم و آموزش نیروهای انسانی داوطلب، به مقابله با تهدیدهای دشمنان می‌شتابد. اهمیت مقوله بهداشت نیز از آن جهت است که در صورت سهل‌انگاری در آن، تلفات انسانی سهمگینی به بار خواهد آمد و از این‌رو لازم است تا با کاربست شیوه‌های دقیق و تجربه‌شده، از بروز بیماری‌های مهلک جلوگیری شود. با این استدلال، چه‌بسا مقوله بهداشت با امنیت ارتباط یابد. در مقابل، اموری چون ساخت مسکن، پوشاک، اغذیه، تجارت داخلی و خارجی و مانند آن - که از سوی مردم صورت می‌گیرد - دولت صرفاً به‌منظور تنظیم و ایجاد تعادل در عرضه آن و همچنین دعوت مردم جهت محترم شمردن قانون و مقابله با متخلفان می‌تواند نقش‌آفرینی کند؛ همان‌طور که در امور مربوط به تأمین امنیت و بهداشت نیز مردم می‌توانند به‌صورت اختیاری به کمک دولت بشتابند. اموری دیگر، چون آموزش و پرورش و رسیدگی به اقشار محروم، اموری‌اند که هم دولت و هم مردم می‌توانند متصدی آن شوند و فقط در صورتی که مردم به‌طور کامل در تأمین آن مشارکت نکنند، برعهده دولت گذاشته می‌شود. بر این اساس، الگوی حکومت اسلامی از الگوی حکومت‌های توتالیتر، که در آن همه دولت مستقیماً عهده‌دار همه مسائل اجتماعی می‌شود و مردم در انجام اموری چون کشاورزی و صنعت به‌عنوان کارگران و مزدبگیران دولت عمل می‌کنند، فاصله می‌گیرد؛ چراکه اصل در حکومت اسلامی این است: «اموری که از عهده مردم برمی‌آید، به آنها واگذار شود و مالکیت و استقلال مردم محترم شمرده شود» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۵۰-۵۵).

به نظر می‌رسد که ساختار دولت در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی به حکومت کمینه (حداقلی) (Minimal States) یا حکومت مختلط (Mixed Government) نزدیک باشد. از این‌رو بررسی میزان دیدگاه ایشان با دو الگوی حکومت کمینه و مختلط بایسته است.

الف) نسبت‌سنجی با حکومت کمینه: حکومت کمینه صرفاً وظیفه تأمین و حفظ نظم و امنیت را برعهده دارد و وظایف دیگر، از جمله اجرای قراردادهای اختیاری میان شهروندان خصوصی را نیز بر اساس حفظ نظم به‌اجرا درمی‌آورد. بنابراین تشکیلات نهادی حکومت کمینه به ارتش، پلیس و دادگستری محدود است (هیوود، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳). در اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی و بر اساس این قاعده عقلی که امور اجتماعی فقط در صورتی که مردم از عهده‌دار شدن آن امتناع ورزند، تحت تصدی حکومت قرار می‌گیرد، نمی‌توان تعداد ثابت برای وزارتخانه‌ها در نظر گرفت؛ چه‌بسا در شرایطی فقط پنج وزارتخانه برای تأمین نیازهای جامعه کافی باشد که مهم‌ترین آن تأمین امنیت جانی است؛ و صرفاً شرایط و مقتضیات هر جامعه است که تعداد وزارتخانه‌های دولت را تعیین می‌کند. از این‌رو شمارش تعدادی خاص از وزارتخانه در قانون اساسی و پنداشتن آن به‌مثابه امری ثابت، سزاوار نیست و در نظریه سیاسی اسلام نیز هرگز به تعداد وزرا اشاره نشده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۶). گسترده‌سازی حکومت، سه اشکال اساسی دارد: افزایش هزینه‌های حکومت؛ افزایش تخلفات متصدیان حکومت؛ و کاهش آزادی و انتخابگری مردم (همو، ۱۳۹۷، ص ۲۹۸). از این‌رو شاید حکومت کمینه تعبیر مناسبی از حکومت موردنظر آیت‌الله مصباح یزدی باشد.

ب) نسبت‌سنجی با حکومت مختلط: دیدگاه مختار آیت‌الله مصباح یزدی در زمینه ماهیت حکومت آن است که بر اساس یک قرارداد میان مردم و حکومت، در واقع نوعی تقسیم کار صورت می‌گیرد و بخشی از کارها را حکومت و بخش دیگر را مردم انجام می‌دهند. چنین الگویی از حکومت، بنا به رأی ایشان، در برابر دیکتاتوری و دموکراسی قرار دارد (همو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۲). با توجه به اینکه شکل معمول حکومت مختلط آن است که قانون‌گذاری در اختیار عناصر دموکرات یا آریستوکرات، و اجرا و رهبری به فرد حاکم تعلق دارد (مورو، ۲۰۰۵، ص ۲۲۸)، و آیت‌الله مصباح یزدی نیز مشاورت با مردم در زمینه قانون‌گذاری را می‌پذیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۹۱)، پس شاید بتوان دیدگاه ایشان را بر حکومت مختلط منطبق دانست.

با این حال، به‌نظر می‌رسد که دیدگاه ایشان با حکومت کمینه و مختلط تفاوت دارد؛ زیرا در زمینه پاسداشت امنیت که مهم‌ترین کارویژه حکومت کمینه است، از نظر آیت‌الله مصباح یزدی چه‌بسا مردم نیز با حکومت مشارکت کنند یا حکومت بعضی از مسئولیت‌های اجتماعی دیگر، افزون بر تأمین امنیت را برعهده گیرد. همچنین در حکومت مختلط، صرفاً قدرت میان مردم و حکومت تقسیم شده است و تصدی مسئولیت‌های اجرایی در اختیار اشراف قرار دارد؛ درحالی که بر اساس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، تصدی بسیاری از امور اجرایی نیز در دست مردم خواهد بود. افزون بر آنکه مهم‌ترین کارویژه حکومت از منظر اسلامی، تأمین مصالح معنوی انسان‌هاست و یکی از عرصه‌های مشارکت مردمی هم کمک کردن مردم به دولت برای پاسداشت شعائر دینی است که در قالب فریضه «مربه‌معروف و نهی‌ازمنکر» تجلی می‌یابد (همو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۹-۳۱).

به‌رحال در دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، دو چیز سبب کاهش مشارکت مردمی می‌شود: نخست، گسترش نیازها و پیچیده شدن تأمین آنها که عملاً از نقش مردم در صحنه مشارکت سیاسی می‌کاهد و بر نقش‌آفرینی

حکومت می‌افزاید. دوم، ضعیف شدن ارزش‌های اجتماعی از سوی افراد، که سبب می‌شود آنان از برعهده گرفتن مسئولیت امتناع کنند (همو، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۵۸). پس در واقع آنچه از مشارکت مردمی می‌کاهد، ساختار حکومت نیست؛ بلکه یا خود مردم‌اند یا مقتضیات زمانه است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، میزان انطباق مبانی و مؤلفه‌های اقتدارگرایی بر اساس خوانشی که از سوی دکتر داود فیرحی ارائه شده است، در مورد اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی بررسی و ارزیابی گردید. در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی، فرادستی به‌عنوان مهم‌ترین بنیاد اقتدارگرایی، از آن جهت مردود است که انسان‌ها برای تأمین نیازهای خویش و رسیدن به کمالاتشان به صاحب اقتدار مراجعه می‌کنند و تبعیت از او از باب «ضرورت بالقیاس» توجیه می‌شود. در واقع، دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره الزام اخلاقی، در مورد الزام سیاسی نیز صادق است. حق نظارت و انتقاد بر عملکرد حاکم نیز با اقتدار او منافات ندارد؛ زیرا میان تکالیف و حقوق، رابطه تضایف برقرار است. درحالی‌که بر اساس خوانش اقتدارگرایی، رأی مردم (بیعت) در تأسیس حکومت اثربخش نخواهد بود، آیت‌الله مصباح یزدی صرفاً اثربخشی رأی مردم را از مشروعیت حکومت نفی می‌کند؛ چراکه با چالش‌های نظری روبه‌روست؛ اما مقبولیت حکومت فقط بر اساس رأی مردم تحقق می‌یابد و هیچ عامل دیگری در آن اثرگذار نیست. تفاوت مشروعیت و مقبولیت آن است که مشروعیت به ابعاد ذهنی و انتزاعی، و مقبولیت به عالم عینی و عملی مربوط است. بنابراین در فضای واقعیت سیاسی، فقط مردم‌اند که عامل تشکیل حکومت‌ها می‌شوند. بر اساس خوانش اقتدارگرایی، مشاورت با مردم در وضع قوانین ثابت و متغیر انکار می‌گردد؛ اما آیت‌الله مصباح یزدی آن را در حوزه احکام متغیر - که همان احکام حکومتی‌اند - ثابت می‌کند. مردم در وضع احکام حکومتی که با زندگی روزمره آنان ارتباط بیشتری دارد، نقش‌آفرینی می‌کنند و در بعضی شرایط بر حاکم لازم است تا از دیدگاه آنان تبعیت کند. از منظر خوانش اقتدارگرایی، حاکم از اختیارات گسترده در زمینه تمامی مسائل سیاسی و اجتماعی برخوردار است؛ با این حال بر اساس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، اختیارات سیاسی و اجتماعی میان مردم و حکومت تقسیم شده است و هر وظیفه‌ای که از عهده مردم بر نمی‌آید، در اختیار دولت قرار می‌گیرد. از این رو دیدگاه ایشان در زمینه ماهیت حکومت، به حکومت کمبینه و مختلط نزدیک می‌شود، نه حکومت‌های تمامیت‌طلب (توتالیتار)؛ هرچند دیدگاه ایشان با دو الگوی مزبور، از این جهت که زمینه مشارکت مردمی را افزون‌تر می‌کند، تفاوت دارد.

منابع

- آرنت، هانا، ۱۳۸۸، *میان گذشته و آینده: هشت تمرین در اندیشه سیاسی*، ترجمه سعید مقدم، تهران، اختران.
- صدرالمطالعهین، محمدابن ابراهیم، ۱۳۶۶، *شرح اصول الکافی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۸، *تبیعه*، قم، بوستان کتاب.
- فیرحی، داود، ۱۳۹۴، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، تهران، نی.
- _____، ۱۳۷۸، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نی.
- _____، ۱۳۸۴، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، سمت.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۲، *کاووش‌ها و چالش‌ها*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۳، *در پرتو ولایت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۶، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۸، *انقلاب اسلامی: جهشی در تحولات سیاسی تاریخ*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۰، *مشکات: جامعه و تاریخ از نگاه قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ الف، *بزرگ‌ترین فریضه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ ب، *بهترین‌ها و بدترین‌ها از دیدگاه نهج‌البلاغه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ ج، *مشکات: اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ د، *مشکات: نظریه حقوقی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱ هـ، *مشکات: نظریه سیاسی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۳، *مشکات: حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۶ الف، *اخلاق و سیاست: درس‌های اخلاق ماه مبارک رمضان ۱۳۹۶*، پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی mesbahyazdi.ir
- _____، ۱۳۹۶ ب، *مشکات: پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۷، *حکیمانه‌ترین حکومت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مک‌کالوم، جرالد کوشینگ، ۱۳۸۳، *فلسفه سیاسی*، ترجمه بهروز جندقی، قم، کتاب طه.
- وودکاک، جورج، ۱۳۶۸، *انارشسیسم*، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران، معین.
- هابز، تامس، ۱۳۹۳، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- همپتون، جین، ۱۳۸۹، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- هیوود، اندرو، ۱۳۸۹، *سیاست*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، نی.
- Bakunin, Mikhail, 2020, "What is Authority?" The Anarchist Library, <https://theanarchistlibrary.org/library/mikhail-bakunin-what-is-authority>.
- Brooker, Paul, 2000, *Non-Democratic Regimes*, London: Macmillan Press LTD.
- Linz, Juan J. Linz, 2000, *Totalitarian and Authoritarian Regimes*, London, Lynne Rienner Publishers.
- Morrow, John, 2005, *History of western political thought: a thematic introduction*, London, palgrave Macmillan.
- Wolff, Robert Paul, 1998, In: *defense of anarchism*, California, University of California Press.